

سرقت بزرگ قطار

نوشته ادوین اس. پورتر

بر اساس داستانی از اسکات ماربل

1. نمای داخلی دفتر تلگراف راه آهن

دو مرد با صورتهای پوشیده وارد می شوند و سعی می کنند جلوی مسئول آنجا را بگیرند تا نگذارند "پیامی بفرستد" و او را وادار می کنند تا پیامی به مسئول قطار بفرستد و به او بگوید که در این ایستگاه، عوض ایستگاه "رد لاج" - برای پر کردن مخزن آب قطار را نگاه دارد - رد لاج ایستگاه معمول این کار است. از پنجره دفتر می بینیم که قطار در ایستگاه توقف می کند؛ راهنمای قطار می آید پشت پنجره و مامور تلگراف که حسابی ترسیده، پیام را به او می دهد، این در حالی است که دزدان خودشان را از دید مخفی کرده اند و با اسلحه مامور را دارند تهدید می کنند. تا راهنما آنجا را ترک می کند، دزدها می ریزند سر مامور تلگراف، او را می بندند و دهانش را می پوشانند و به سرعت می روند تا به قطار در حال حرکت برسند.

2. مخزن آب ایستگاه قطار

دزدان در پشت مخزن قطار شده اند و منتظر هستند قطار که ستوری اشتباه گرفته برای پر کردن مخزن آبش به آنجا بیاید. قبل از اینکه مامورهای قطار شروع به پر کردن مخزن کنند، آنها مخفیانه وارد قطار می شوند.

3. نمایی داخلی از وگن قطار

مسئول پیامها مشغول کارش است. صدای نامعمولی حواس او متوجه خودش می کند. می رود طرف در، از میان سوراخ کلید نگاه می کند و متوجه می شود دو نفر سعی دارند وارد واگن شوند. او متعجب چند قدمی به عقب می گذارد ولی سریع به خودش می آید، چیزهای با ارزش را جمع می کند و قفل در را می اندازد. اسلحه اش را در می آورد و می رود پشت میز. در همان میان دو دزد موفق شده اند در را باز کنند و وارد شوند. مسئول به طرف آنها شلیک می کند، آن دو نفر هم به او شلیک می کنند که در این بین مسئول پیامها کشته می شود. یکی از دزدها نگهبانی می دهد و دنبال چیزی قیمتی می گردد. متوجه می شود که آنها در گاوصندوق قرار دارند که درش قفل است، به دنبال کلید می گردد ولی چیزی پیدا نمی کند، با چند دینامیت گاوصندوق را باز می کند.

4. نمایی داخلی از اتاقک لکوموتیو

قطار دارد با سرعت چهل مایل در ساعت حرکت می کند. دو دزد کارشان را انجام داده اند و دو دزد دیگر از روی واگن سوخت دارند می گذرند. یکی از آنها لکوموتیو ران را می گیرد، در حالی که دیگری اسلحه اش را به طرف دستیار لکوموتیو ران نشانه می رود. دستیار بیل مخصوص بلند کردن زغال سنگ را به او نشان می دهد و این طوری است که درگیری ای میان آنها شکل می گیرد. آنها با هم درگیر می شوند. یکی از دزدها با بیل به طرف دستیار لکوموتیو ران حمله می کند و او را می کشد. جسد را از قطار بیرون می اندازد. بعد دزدها لکوموتیو ران را وادار می کنند که قطار را نگاه دارد.

5. نمایی از قطار که به محل ایست می رسد

قطار می ایستد. لکوموتیو ران در حالی دزدها اسلحه هایشان را به او نشانه رفته اند می رود. لکوموتیو را از قطار جدا می کند.

6. نمایی خارجی از قطار

دزدها مسافرها را وادار می کنند با "دستهای بالا" از قطار خارج شوند و کنار ریل به خط شوند، یکی از دزدها دارد اشیای قیمتی مسافرها را از آنها می گیرد. یکی از مسافرها می خواهد فرار کند، به سرعت می کشندش. همه اشیای قیمتی را بر می دارند و با شلیک تیر به هوا مسافرها را می ترسانند و به خودشان به طرف لکوموتیو می روند.

7. لوکوموتیو

دزدها خوشدان را به لوکوموتیو می رسانند و لوکوموتیو ران را وادار می کنند قطار را به راه بیندازد. قطار از جایش کنده می شود.

8.

دزدها قطار را چندین مایل از محلی که نوشته شده بود "ایست" جلوتر نگاه می دارند و به طرف کوهستان فرار می کنند.

9. دره

نمایی از دره ای بسیار زیبا. دزدها از کنار تپه ای پایین می آیند و از باریکه ای به راهشان ادامه می دهند، سوار اسبهایشان می شوند و به سمت افق می تازند.

10. نمای داخلی از تلگراف خانه

تلگرافچی روی زمین با دست و پایی بسته ولو شده. بعد از اینکه سعی می کند سر پا شود، به میز تکیه می زند و با چانه اش تلگراف کمکی می فرستد و بعد از حال می رود. دختر کوچکش وارد می شود، برایش نهار آورد. او طنابها را باز می کند، یک لیوان آب می ریزد به صورت پدرش و او را به هوش می آورد، تلگرافچی می دود بیرون تا به بقیه خبر دهد.

11. نمایی داخلی از یکی از باشگاه های رقص غرب آمریکا

چندین زن و مرد را می بینیم که دارند با هم می رقصند. رقصی تازه کار آن میان نمایان می شود و به وسط سالن کشیده می شود، ازش می خواهند که به سرعت برقصد و تماشاگرها خودشان را شلیک تیر نزدیک پایش سرگرم می کنند. ناگهان در باز می شود و مامور تلگراف نیمه جان وارد سالن می شود. رقص تبدیل به بل بشو می شود. مردها اسلحه هایش را پر می کنند و سریع از سالن خرج می شوند.

12. صخره های ناهموار

دزدها سوار بر اسب، دارند از دست ماموران فرار می کنند، آنها از صخره ها پایین می آیند و بهمدیگر شلیک می کنند. یکی از جنایت کران تیر می خورد و بر اسبش تابخوران می ماند. او متحیرانه به نزدیک ترین تعقیب کننده اش شلیک می کند و دقیقه ای نمی گذرد تا اینکه می میرد.

13.

سه دزد باقی مانده که فکر می کنند توانسته اند مامورها را جا بگذارند از اسبهایشان پیاده می شوند و بعد از اینکه مطمئن می شوند محاصره نشده اند، کیسه ها را باز می کنند. آنقدر سرگرم کارشان هستند که اصلاً متوجه خطری که تهدیدشان می کند نیستند. مامورها هم از اسبهایشان پیاده شده اند و بی سر و صدا آنها را محاصره کرده اند. جنگ ناامید کننده ای شکل می گیرد و بعد از ایستادگی شجاعانه ای دزدها به خاک و خون کشیده می شوند.

14. بارنس

نمایی بسته از بارنس، رئیس یاغی ها، اسلحه اش را به طرف تماشاگرها گرفته و دارد شلیک می کند. اینجا اوج هیجان فیلم است. این صحنه می تواند در ابتدا و یا انتهای فیلم استفاده شود.

پایان